

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و برزنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

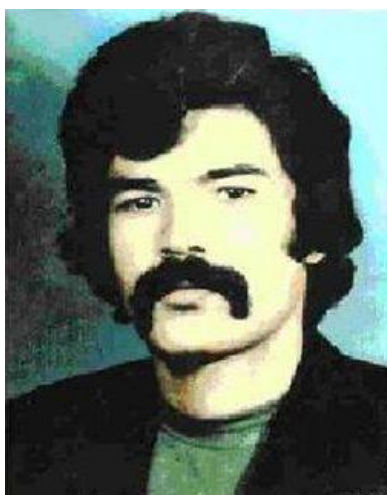
afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

نذیر دلسوز
۲۷ اپریل ۲۰۱۴

«حفیظ» جانبازی که تا کنون ناشناخته مانده



رفیق حفیظ معروف به (شفیع)

سلام به خوانندگان و علاقه مندان به جانبازان شعله‌ئی که توسط جلادان شوروی (خلقی‌ها – پرچمی‌ها – خادی‌ها) و باند‌های اخوانی به قتل رسیدند .

یک رفیق گرامی (اختر جاویدان) که تا کنون یک دیگر را نه دیده و نه می‌شناسیم و از طریق صفحه «فیسبوک» با هم آشنا شده ایم لطف بسیار نموده سه عکس از جانبازان کمونیست ساما (قاضی احمد ضیاء ، دوکتور واحد راین و حفیظ معروف به «شفیع») را برایم فرستاده که باری دیگر از این رفیق شفیع (و باورمند به امر مبارزه علیه تجاوز و اشغال کشور توسط امپریالیزم امریکا و متحدینش) ابراز سپاس می‌نمایم .

اینجانب فقط همین قدر می‌دانم که این کمونیست از اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان بود که توسط نوکران روسها کشته شد . با تأسف که در مورد فعالیت‌های مبارزاتی این رفیق جانباز چیزی دستگیرم نشد . بنابراین از رفیق هائی ساما (آن بخش هائی که موضع ضد تجاوز و اشغال کشور توسط امپریالیزم امریکا و متحدین آن را داشته و در همین راستا چون گذشتگان شان صادقانه ، شجاعانه و فداکارانه می‌رزمند) در وهله نخست و از سایر رفیق‌های مبارز همینطور خواهان معلومات بیشتر و موثق‌تر در مورد این رزمنده می‌باشم، آرزو مند در صورتی که معلوماتی در زمینه داشته باشند (از طریق همین پورتال) برایم بفرستند .

و سروده ای از محمد زهري به یاد این کمونیست تا کنون ناشناخته مانده

به گلگشت جوانان ،
یاد ما را زنده دارید ، ای رفیقان !
که ما در ظلمت شب ،
زیر بال وحشی خفاش خون آشام ،
نشاندیم این نگین صبح روشن را ،
به روی پایه انگشتر فردا .
و خون ما ،
به سرخی گل لاله
به گرمی لب تیدار بیدل
به پاکی تن بی رنگ ژاله
ریخت بر دیوار هر دیوار کوچه ،
و رنگی زد به خاک تشنه هر کوه ؛
و نقشی شد به فرش سنگی میدان هر شهری ...
و این است آن پرندۀ نرم شنگرفی
که می بافید ؛
و این است آن گل آتش فروز شمعدانی
که در باغ بزرگ شهر می خندد ؛
و این است آن لب لعل زنانی را
که می خواهید ؛
و پرپر می زند ارواح ما ،
اندر سرود عشرت جاویدتان ؛
و عشق ماست لای برگهای هر کتابی را
که می خوانید

شما یاران نمی دانید ،
چه تبهائی تن رنجور ما را آب می کرد ؛
چه لبهائی ، به جای نقش خنده ، داغ می شد ؛
و چه امید هائی در دل غرقاب خون ، نابود می گردید .
ولی ما دیده ایم اندر نمای دوه خود ،
حصار ساکت زندان ،
که در خود می فشارد نغمه های زندگانی را ؛
سر آزاد مردان را فراز چوبه های دار ؛
و رنجی که اندرون کوره خود می گدازد آهن تنها ،
تلسم پاسداران فسون ، هرگز نشد کارا

کسی از ما ، نه پای از راه گردانید
و نه در راه دشمن گام زد .
و این صبحی که می خندد به روی بام هایتان
و این نوشی که می نوشد در جام هایتان
گواه ماست ، ای یاران !
گواه پایمردی های ما
گواه عزم ما
کز رزم ها
جانانه تر شد !

***محمد زُهری**